برنامه شماره ۸۱۲ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲

۱) دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا

۲) زان مَی که در سَر داشتم، من ساغری برداشتم
در پیش او می‌داشتم، گفتم که: «ای شاه! اَلصَّلا»!

۳) گفتا: «چی است این ای فلان؟!» گفتم که: «خونِ عاشقان!
جوشیده و صافی چو جان بر آتش عشقِ و وَلا»

۴) گفتا: «چو تو نوشیده‌ای، در دیگِ جان جوشیده‌ای
از جان و دل نوشش کنم، ای باغِ اسرارِ خدا!»

۵) آن دلبرِ سرمستِ من، بِستَد قَدَح از دست من
اندرکشیدش هم‌چو جان، کان بود جان را جان‌ْفزا

۶) از جان گذشته صد دَرَج، هم در طَرَب هم در فَرَج
می‌کرد اشارت آسمان: «کِای چشمِ بَد دور از شما»

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)

* **آن شاه:** خدا؛ زندگی
* **شاهراهِ هَلْ اَتـی:** جاده‌ای که در اثر تسلیم، انسان از هوشیاریِ‌جسمی (منِ‌ذهنی) به هوشیاریِ‌حضور (عشق یا وحدتِ هوشیارانه با خدا) طی می‌کند. * **هَلْ اَتی:** آیا نیامد
* **بوالْعلیّ و بوالْعَلا:** اشخاصِ نوعی و نامعیّن، این‌وآن

♦ آیات اول و دوم سوره انسان - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

«هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا؛»

«آیا (جز این است که) مدّت زمانی بر انسان گذشته است و او چیزِ قابلِ ذکر (ذکرکردنی با ذهن) نبوده است؟!»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۱)

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا؛»

«ما (جسم) انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریده‌ایم، و او را (از جنبه و به‌لحاظِ هوشیاریِ عدم یا غیر قابلِ ذکر) شنوا و بینا کرده‌ایم و (هر لحظه) او را می‌آزمائیم، (ببینیم که آیا او می‌خواهد) با بینایی ما (عدم) ببیند و با شنواییِ ما (سکوت) بشنود.»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۲)

ابیاتی از دفتر چهارم مثنوی ــ در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه و آیات اول و دوم سوره انسان:

خاک را تصویرِ این کار از کجا؟
نطفه را خَصمیّ و اِنکار از کجا؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۴)

پس مِثالِ تو چو آن حلقه‌زنی‌ست
کَز درونش خواجه گوید: خواجه نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۷)

حلقه‌زن زین نیست دریابد که هست
پس زِ حلقه برندارد هیچ دست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۸)

چند صنعت رفت ای اِنکار تا
آب و گِل اِنکار زاد از هَلْ اَتی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۰۰)

دو بیت از دفتر سوم مثنوی ــ در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه و آیات اول و دوم سوره انسان:

گَر نبودی امتحانِ هر بَدی
هر مُخَنَّث در وَغا رُستم بُدی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۶)

* **مُخَنَّث:** نامَرد؛ مردی که اَطوارِ زنانه دارد.

* **وَغا:** جنگ و پیکار

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین، به کمتر امتحان، خود را مَخَر

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶)

* **خود را مَخَر:** خودپسندی مکن؛ خواهان خود مشو

آیه دوم سوره انسان – در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه همراه با اَشکال:



- **او را شنوا و بینا کرده‌ایم و**
(هر لحظه) او را می‌آزمائیم.

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۲)



- **او را شنوا و بینا کرده‌ایم و**
(هر لحظه) او را می‌آزمائیم.

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۲)

- **او را شنوا و بینا کرده‌ایم و (هر لحظه) او را می‌آزمائیم.**

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۲)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

- **او را شنوا و بینا کرده‌ایم و (هر لحظه) او را می‌آزمائیم.**

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۲)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

آیه سوم سوره انسان – در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛»

«ما راه را بِدو نشان داده‌ایم؛ چه او سپاس‌گزار باشد یا بسیار ناسپاس.»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۳)

دو بیت از دفتر سوم مثنوی ــ در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه و آیه سوم سوره انسان:

شُکر، جانِ نعمت و نعمت چو پوست
زآنکه شُکر آرَد تو را تا کویِ دوست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

- **شُکر، جانِ نعمت و نعمت چو پوست**
  زآنکه شُکر آرَد تو را تا کویِ دوست

نعمت آرَد غفلت و شُکر اِنْتِباه
صیدِ نعمت کُن به دامِ شُکرِ شاه

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۷)

* **اِنْتِباه:** بیداری، آگاهی



« مربع حقیقت وجودی انسان »

- **نعمت آرَد غفلت و شُکر اِنْتِباه**
  صیدِ نعمت کُن به دامِ شُکرِ شاه

یک بیت از دیوان غزلیات ـ در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه و آیه سوم سوره انسان:

زِ ناسپاسیِ ما بسته است روزنِ دل
خدای گفت که انسان لِرَبِّهِ لَکَنُود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۹۱۴، بیت یازدهم)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ؛»

«همانا آدمی نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.»

(قرآن کریم، سوره عادیات (۱۰۰)، آیه ۶)

«وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ؛»

«و او خود بر این گواه است.»

(قرآن کریم، سوره عادیات (۱۰۰)، آیه ۷)

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ؛»

«و او سخت به مال (همانیدگی) دلبستگی دارد.»

(قرآن کریم، سوره عادیات (۱۰۰)، آیه ۸)

آیه چهارم سوره انسان - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا؛»

«ما برای کافران (همانیده‌شدگان با چیزهای آفِل در ذهن) زنجیرها و غُلّ‌ها و آتشِ فروزانِ دوزخ آماده کرده‌ایم.»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۴)



« مربع افسانهٔ منِ‌ذهنی »

➢ **ما برای کافران زنجیرها و غُلّ‌ها و آتشِ فروزانِ دوزخ آماده کرده‌ایم.**

آیه پنجم سوره انسان - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا؛»

«نیکان، (واهمانیده‌ها از چیزهای آفل در ذهن) جامهای شرابی را سَر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است.»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۵)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ **نیکان، جامهای شرابی را سَر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است.»**

آیه ششم سوره انسان - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا؛»

«(این جام‌ها پُر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و هرجا که بخواهند با خود روان می‌کنند و می‌بَرند.»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۶)

آیه هفتم سوره انسان - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

« يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا؛»

«(بندگانی که) به نذرِ خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌هراسیدند که شَرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است.»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۷)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ **(بندگانی که) به نذرِ خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌هراسیدند که شَرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است.»**



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ **(بندگانی که) به نذرِ خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌هراسیدند که شَرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است.»**

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل) - مجدد:

دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)



➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا



➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا

دو بیت از دیوان غزلیات ـ در تبیین کلیت و مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

بیست چو خورشید اگر تابد اندر شبِ من
تا تو قدم درنَنَهی، خود سَحَری می‌نَشَود

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۵۴۵، بیت هفتم)

* **بیست:** کنایه از کمیّت بسیار و مقدار نامحدود است.



- **بیست چو خورشید اگر تابد اندر شبِ من**
  تا تو قدم درنَنَهی، خود سَحَری می‌نَشَود



- **بیست چو خورشید اگر تابد اندر شبِ من**
  تا تو قدم درنَنَهی، خود سَحَری می‌نَشَود

دانهٔ دل کاشته‌ای زیرِ چنین آب و گِلی
تا به بهارت نرسد، او شَجَری می‌نَشَود

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۵۴۵، بیت هشتم)

* **شَجَر:** درخت



➢ **دانهٔ دل کاشته‌ای زیرِ چنین آب و گِلی**
تا به بهارت نرسد، او شَجَری می‌نَشَود



➢ **دانهٔ دل کاشته‌ای زیرِ چنین آب و گِلی**
تا به بهارت نرسد، او شَجَری می‌نَشَود



« مثلث همانش »

➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا



« مثلث واهمانش »

➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا



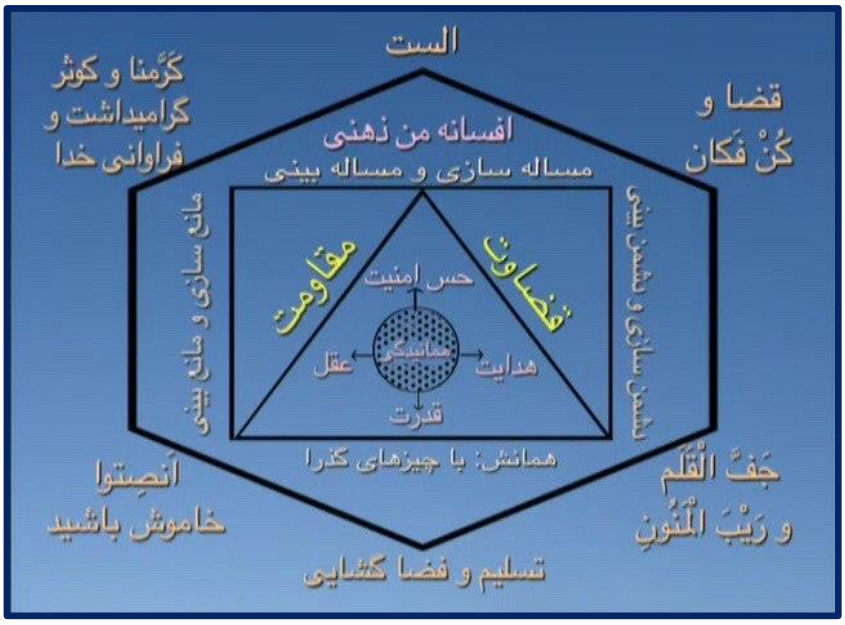
« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا

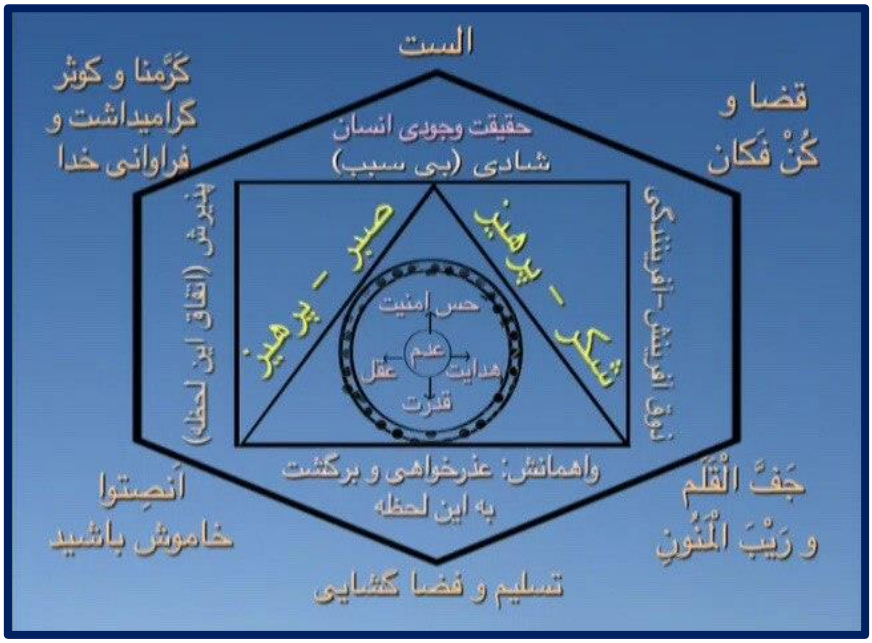


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا



➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا



➢ دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا

غزل جانبی برنامه – بیت اول (مطلع غزل):

مرا چو زندگی از یادِ رویِ چون مَهِ توست
همیشه سجده‌گَهَم آستانِ خَرگهِ توست

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۴۹۰)

* **خرگه:** مخفف خرگاه؛ به‌معنی جا و محلِّ وسیع، سراپردهٔ بزرگ



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ **مرا چو زندگی از یادِ رویِ چون مَهِ توست**
همیشه سجده‌گَهَم آستانِ خَرگهِ توست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ **مرا چو زندگی از یادِ رویِ چون مَهِ توست**
همیشه سجده‌گَهَم آستانِ خَرگهِ توست

غزل جانبی برنامه – بیت دوم:

به هر شبی کُشَدَم تا به روز زنده کنَد
نوایِ آن سگ کاو پاسبانِ درگَهِ توست

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۴۹۰)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ **به هر شبی کُشَدَم تا به روز زنده کنَد**
نوایِ آن سگ کاو پاسبانِ درگَهِ توست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ به هر شبی کُشَدَم تا به روز زنده کَند
نوایِ آن سگ کاو پاسبانِ درگَهِ توست

غزل جانبی برنامه - بیت سوم:

زِ پیشْ آب و گِلِ من بِدید روحِ تو را
خِرَد بگفت که سجده کُنَش که او شهِ توست

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۴۹۰)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ زِ پیشْ آب و گِلِ من بِدید روحِ تو را
خِرَد بگفت که سجده کُنَش که او شهِ توست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ زِ پیشْ آب و گِلِ من بِدید روحِ تو را
خِرَد بگفت که سجده کُنَش که او شهِ توست

غزل جانبی برنامه - بیت چهارم:

سجود کرد و در آن سجده مانْد تا به اَبد
نهاده رُوی بر آن خاکِ خوش، که او رهِ توست

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۴۹۰)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ سجود کرد و در آن سجده مانْد تا به اَبد
نهاده رُوی بر آن خاکِ خوش، که او رهِ توست

➢ سجود کرد و در آن سجده مانْد تا به اَبد
نهاده رُوی بر آن خاکِ خوش، که او رهِ توست

❖ **غزل جانبی برنامه – بیت پنجم:**

چه باشدَت اگر این شوره خاک را که منم
به نعل بازنوازی که آن گذرگهِ توست

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۴۹۰)

* **بازنوازی:** به دیدار کسی رفتن؛ قدم رنجه کردن



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ چه باشدَت اگر این شوره خاک را که منم
به نعل بازنوازی که آن گذرگهِ توست

➢ چه باشدَت اگر این شوره خاک را که منم
به نعل بازنوازی که آن گذرگهِ توست

❖ غزل جانبی برنامه - بیت ششم (مقطع غزل):

اَیا دو دیدهٔ تبریز، شمس دینِ به حق
تو کهربایِ دلی، دل به عاشقی کَهِ توست

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۴۹۰)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

- **اَیا دو دیدهٔ تبریز، شمس دینِ به حق**
  تو کهربایِ دلی، دل به عاشقی کَهِ توست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

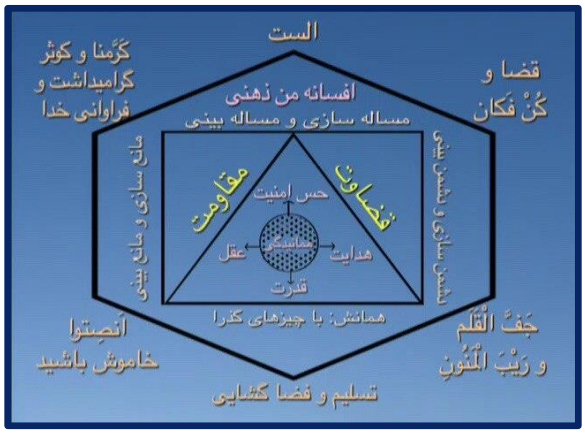
- **اَیا دو دیدهٔ تبریز، شمس دینِ به حق**
  تو کهربایِ دلی، دل به عاشقی کَهِ توست

یک بیت از دیوان غزلیات ـ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «اَلست»:

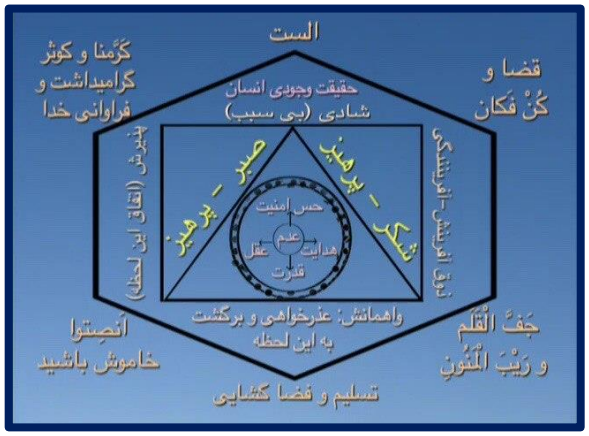
هر بَشَری که صاف شد در دو جهان وِرا دلی
دید غَرَض که فقر بُد، بانگِ اَلَست را بَلی

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۲۴۹۲، بیت اول)

* **اَلست:** اَزل؛ زمانی که ابتدا ندارد.



➢ هر بَشَری که صاف شد در دو جهان وِرا دلی
دید غَرَض که فقر بُد، بانگِ اَلَست را بَلی

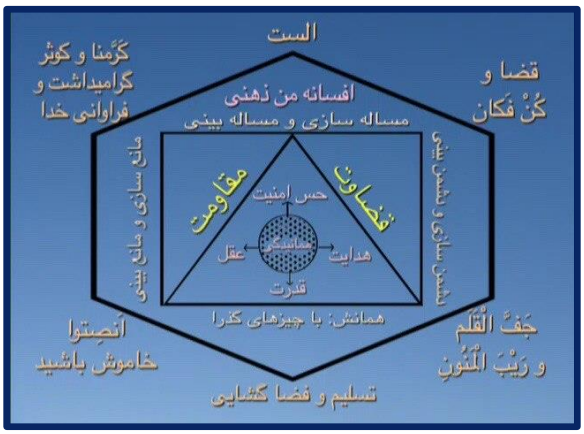


➢ هر بَشَری که صاف شد در دو جهان وِرا دلی
دید غَرَض که فقر بُد، بانگِ اَلَست را بَلی

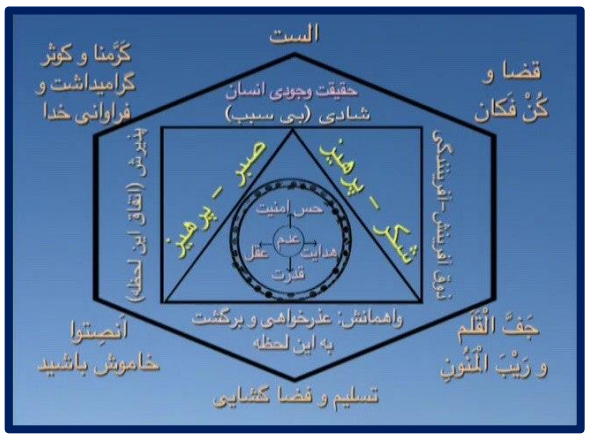
یک بیت دیگر از دیوان غزلیات ـ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «آلست»:

با دوست وَفا کن، که وَفا وامِ اَلَست است
تَرسَم که بِمیری و در این وام بمانی

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۲۶۴۰، بیت سوم)



➢ **با دوست وَفا کن، که وَفا وامِ اَلَست است**
تَرسَم که بِمیری و در این وام بمانی



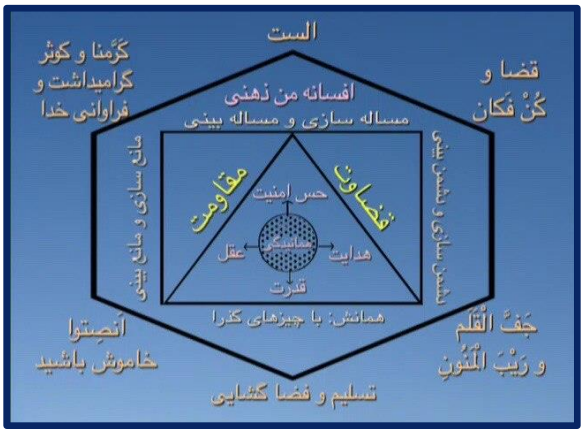
➢ **با دوست وَفا کن، که وَفا وامِ اَلَست است**
تَرسَم که بِمیری و در این وام بمانی

یک بیت دیگر از دیوان غزلیات ــ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «آلست»:

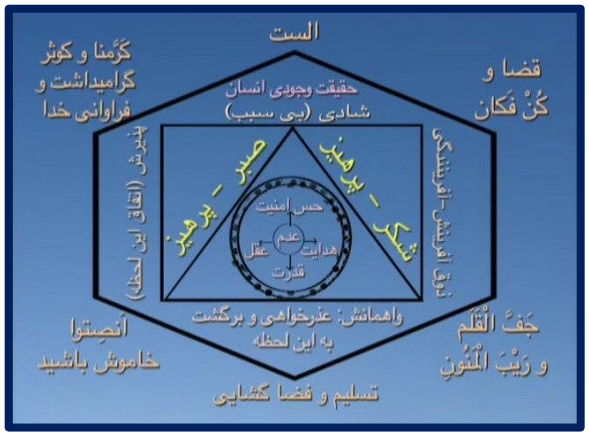
من بنده‌یِ اَلَستَم، آنِ تو بوده اَستَم
آن خیره‌کُش فِراقَت، می‌رانْد خیرخیرَم

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۱۶۹۴، بیت دهم)

* **خیرخیر:** خیره‌خیره؛ بی‌جهت؛ به‌بیهودگی



➢ **من بنده‌یِ اَلَستَم، آنِ تو بوده اَستَم**
آن خیره‌کُش فِراقَت، می‌رانْد خیرخیرَم

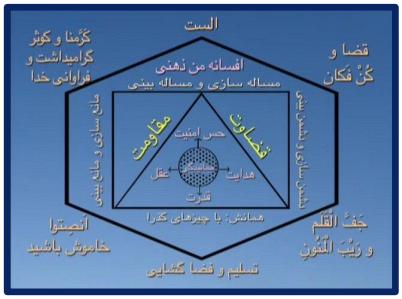


➢ **من بنده‌یِ اَلَستَم، آنِ تو بوده اَستَم**
آن خیره‌کُش فِراقَت، می‌رانْد خیرخیرَم

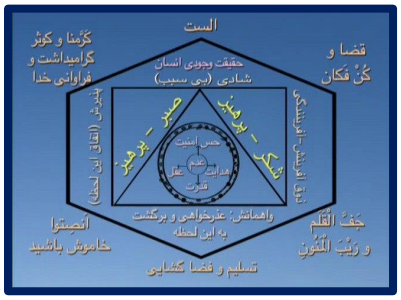
دو بیت دیگر از دیوان غزلیات ــ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه‌های «عدم» و «آلست»:

بانگ رسید در عَدَم، گفت عَدَم: بلی، نَعَم
می‌نَهَم آن طرف قدَم، تازه و سبز و شادمان

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۳۲، بیت پنجم)



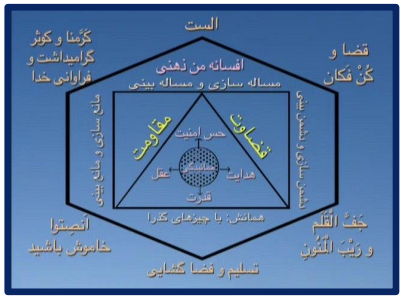
- بانگ رسید در عَدَم، گفت عَدَم: بلی، نَعَم
  می‌نَهَم آن طرف قدَم، تازه و سبز و شادمان



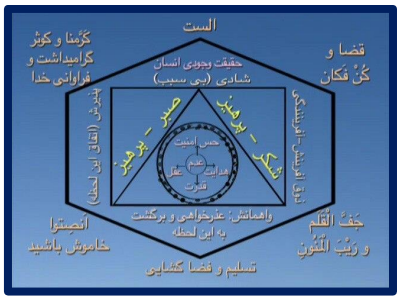
- بانگ رسید در عَدَم، گفت عَدَم: بلی، نَعَم
  می‌نَهَم آن طرف قدَم، تازه و سبز و شادمان

مُسْتَمِعِ اَلَست شد، پای‌دَوان و مست شد
نیست بُد او و هست شد، لاله و بید و ضیْمران

(مولوی، دیوان‌شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۳۲، بیت ششم)



- مُسْتَمِعِ اَلَست شد، پای‌دَوان و مست شد
  نیست بُد او و هست شد، لاله و بید و ضیْمران

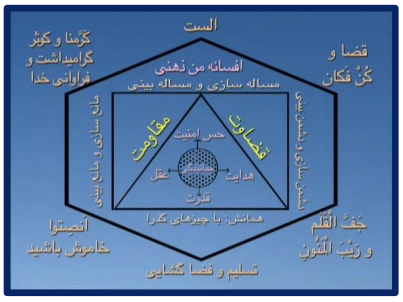


- مُسْتَمِعِ اَلَست شد، پای‌دَوان و مست شد
  نیست بُد او و هست شد، لاله و بید و ضیْمران

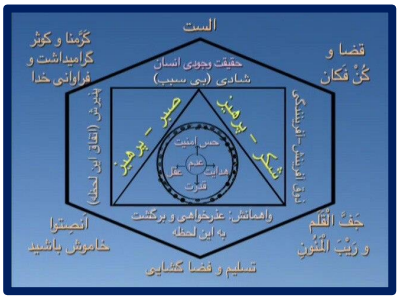
دو بیت از دفتر اول مثنوی ــ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «اَلَست»:

هر دَمی از وِی همی‌آید اَلَست
جوهر و اَعراض می‌گردند هَست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۱۰)



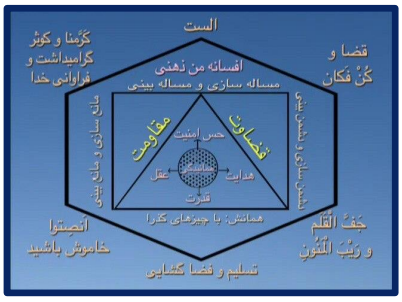
- هر دَمی از وِی همی‌آید اَلَست
  جوهر و اَعراض می‌گردند هَست



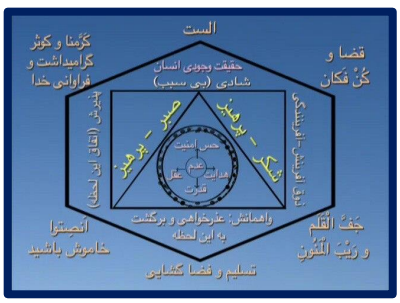
- هر دَمی از وِی همی‌آید اَلَست
  جوهر و اَعراض می‌گردند هَست

گَر نمی‌آید بَلی زیشان، ولی
آمدنْشان از عدم، باشد "بَلی"

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۱۱)



- گَر نمی‌آید بَلی زیشان، ولی
  آمدنْشان از عدم، باشد "بَلی"



- گَر نمی‌آید بَلی زیشان، ولی
  آمدنْشان از عدم، باشد "بَلی"

چهار بیت دیگر از دفتر اول مثنوی ــ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه و آیات سوره انسان:

گفته او را: من زبان و چشمِ تو
من حواس و من رضا و خشمِ تو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷)

رَوْ که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی
سِر توی، چه جایِ صاحبْسِر توی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ **رَوْ که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی**
سِر توی، چه جایِ صاحبْسِر توی

چون شدی مَنْ کانَ لِلّهْ از وَلَهْ
من تو را باشم که کانَ اللهُ لَهْ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹)

* **وَلَه:** حیرت



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ **رَوْ که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی**
سِر توی، چه جایِ صاحبْسِر توی

« مَنْ کانَ لِلّهَ کانَ اللهُ لَهُ.»

«هرکه برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»

(حدیث)

گَه توی گویم تو را، گاهی منم
هرچه گویم، آفتابِ روشنم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۰)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ گَه توی گویم تو را، گاهی منم
هرچه گویم، آفتابِ روشنم

ابیاتی از دفتر ششم مثنوی ــ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه:

چون کَفَم زین، حلّ‌وعقدِ او تُهی‌ست
ای عَجب این مُعْجبیِّ من زِ کیست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۷)

* **حَلّ‌وعَقد:** عمل بستن و باز کردن؛ قبض‌وبسط
* **مُعْجبی:** غرور و خودپسندی؛ خودبینی



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ چون کَفَم زین، حلّ‌وعقدِ او تُهی‌ست
ای عَجب این مُعْجبیِّ من زِ کیست؟

دیده را نادیده خود انگاشتم
باز زنبیلِ دعا برداشتم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۸)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ دیده را نادیده خود انگاشتم
باز زنبیلِ دعا برداشتم

چون اَلِف چیزی ندارم، ای کریم
جز دلی دلتنگ‌تر از چشمِ میم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۹)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ چون اَلِف چیزی ندارم ای کریم
جز دلی دلتنگ‌تر از چشمِ میم

خود ندارم هیچ، بِه سازد مرا
که زِ وَهْمِ دارم است این صد عَنا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴)

* **عَنا:** عذاب؛ دَرد؛ رنج



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ خود ندارم هیچ، بِه سازد مرا
که زِ وَهْمِ دارم است این صد عَنا



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ خود ندارم هیچ، بِه سازد مرا
که زِ وَهْمِ دارم است این صد عَنا

بریده‌ای از دفتر اول مثنوی ــ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه:

هر که نقصِ خویش را دید و شناخت
اَنْدر اِسْتِکْمالِ خود دو اسبه تاخت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲)

* **اِسْتِکْمال:** به کمال رسانیدن؛ کمال‌خواهی

* **دو اسبه تاختن:** کنایه از شتاب کردن و به شتاب

زان نمی‌پَرَّد به‌سویِ ذوالْجلال
کو گمانی می‌بَرَد خود را کمال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳)

علّتی بَتَّر زِ پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذُو دَلال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

* **ذُو دَلال:** صاحبِ ناز و کرشمه

از دل و از دیده‌ات بس خون رَوَد
تا زِ تو این مُعْجِبی بیرون رَوَد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵)

* **مُعْجِبی:** خودبینی

علّتِ ابلیس اَنَا خَیْری بُده‌ست
وین مرض در نَفْسِ هر مخلوق هست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶)

«... قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛»

«... ابلیس گفت: «من از آدم بهترم؛ مرا از آتش و او را از گِل آفریدی.»

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۲)

گرچه خود را بس شکسته بیند او
آب صافی دان و سرگین زیرِ جو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۷)

* **سرگین:** مدفوع چهارپایان

چون بشورانَد ترا در امتحان
آبْ سرگین‌رنگ گردد در زمان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۸)

در تَگِ جو هست سرگین ای فَتی
گرچه جو صافی نماید مَر تو را

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹)

* **تَگ:** ژرفا؛ عمق؛ پایین

* **فَتی:** جوان؛ جوان‌مرد

هست پیـرِ راه‌دانِ پُرفِطَن
جوی‌های نَفْس و تَن را جوی کَن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۰)

* **فِطَن:** جمعِ فِطنَه؛ به‌معنیِ زیرکی، هوشیاری، دانایی

جویْ خود را کی تواند پاک کرد؟
نافعِ عِلمِ خدا شد عِلمِ مَرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۱)

کی تراشد تیغ دستهٔ خویش را؟
رو به جراحی سپار این ریش را

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲)

* **ریش:** زخم؛ جراحت

بر سَرِ هر ریش جمع آمد مگس
تا نبیند قُبحِ ریشِ خویش کَس

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۳)

آن مگس اندیشه‌ها و آن مالِ تو
ریشِ تو آن ظلمتِ احوالِ تو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۴)

وَر نهَد مَرهم بر آن ریشِ تو پیر
آن زمان ساکن شود دَرد و نَفیر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۵)

* **مرهم:** دارویی که روی زخم می‌نهند.
* **نَفیر:** ناله و زاری و فریاد

تا که پندارد که صحّت یافته‌ست
پرتوِ مَرهم بر آنجا تافته‌ست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۶)

هین زِ مرهم سَر مکَش ای پُشت‌ریش
وآن زِ پرتو دان، مدان از اصلِ خویش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۷)

بریده‌ای از دفتر چهارم مثنوی ــ در تبیین کلیت و مفهوم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «هَل آتی»:

حجّتِ اِنکار شد اِنشارِ تو
از دوا بدتر شد این بیمارِ تو

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۳)

* **اِنشار:** زنده کردن



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ حجّتِ اِنکار شد اِنشارِ تو
از دوا بدتر شد این بیمارِ تو



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ حجّتِ اِنکار شد اِنشارِ تو
از دوا بدتر شد این بیمارِ تو

خاک را تصویرِ این کار از کجا؟
نطفه را خَصمیّ و انکار از کجا؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۴)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ خاک را تصویرِ این کار از کجا؟
نطفه را خَصمیّ و انکار از کجا؟

چون در آن دَم بی‌دل و بی‌سِر بُدی
فِکرَت و اِنکار را منکِر بُدی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۵)

* **فِکرَت:** اندیشه



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ چون در آن دَم بی‌دل و بی‌سِر بُدی
فِکرَت و اِنکار را منکِر بُدی

از جَمادی چون‌که اِنکارت بِرُست
هم از این اِنکار، حَشْرَت شد دُرست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۶)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ از جَمادی چون‌که اِنکارت بِرُست
هم از این اِنکار، حَشْرَت شد دُرست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ از جَمادی چون‌که اِنکارت بِرُست
هم از این اِنکار، حَشْرَت شد دُرست

پس مِثالِ تو چو آن حلقه‌زنی‌ست
کَز درونش خواجه گوید: خواجه نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۷)

حلقه‌زن زین نیست، دریابد که هست
پس زِ حلقه برندارد هیچ دست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۸)

پس هم اِنکارت مُبَیَّن می‌کند
کَز جماد او حَشْرِ صد فَن می‌کند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۹)

* **مُبَیَّن:** بیان کرده شده



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ پس هم اِنکارت مُبَیَّن می‌کند
کَز جماد او حَشْرِ صد فَن می‌کند

چند صنعت رفت ای اِنکار تا
آب و گِل اِنکار زاد از هَلْ اَتی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۰۰)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ چند صنعت رفت ای اِنکار تا
آب و گِل اِنکار زاد از هَلْ اَتی

آب و گِل می‌گفت: خود اِنکار نیست
بانگ می‌زد بی‌خبر که اِخبار نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۰۱)

* **اِخبار:** مُخبِر؛ خبر دهنده



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ **آب و گِل می‌گفت: خود اِنکار نیست**
بانگ می‌زد بی‌خبر که اِخبار نیست

من بگویم شرحِ این از صد طریق
لیک خاطر لغزد از گفتِ دقیق

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۰۲)

❖ غزل اصلی برنامه – بیت اول (مطلع غزل) – مجدد:

دیدم سَحَر آن شاه را بر شاهراهِ «هَلْ اَتی»
در خوابِ غفلت بی‌خبر زو بوالْعلیّ و بوالْعَلا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)

* **آن شاه:** خدا؛ زندگی

* **شاهراهِ هَلْ اَتی:** جاده‌ای که در اثر تسلیم، انسان از هوشیاریِ‌جسمی (منِ‌ذهنی) به هوشیاریِ‌حضور (عشق یا وحدتِ هوشیارانه با خدا) طی می‌کند. * **هَلْ اَتی:** آیا نیامد

* **بوالْعلیّ و بوالْعَلا:** اشخاصِ نوعی و نامعیّن، این‌وآن

❖ غزل اصلی برنامه – بیت دوم:

زان مَی که در سَر داشتم، من ساغری برداشتم
در پیش او می‌داشتم، گفتم که: «ای شاه! اَلصَّلا»!

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)

*اَلصَّلا: کلمه‌ای که در مقامِ دعوت عدّه‌ای از مردم برای طعام خوردن یا انجام دادن کاری گفته می‌شود.



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ زان مَی که در سَر داشتم، من ساغری برداشتم
در پیش او می‌داشتم، گفتم که: «ای شاه! اَلصَّلا»!



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ زان مَی که در سَر داشتم، من ساغری برداشتم
در پیش او می‌داشتم، گفتم که: «ای شاه! اَلصَّلا»!

❖ غزل اصلی برنامه – بیت سوم:

گفتا: «چی است این ای فلان؟!» گفتم که: «خونِ عاشقان!
جوشیده و صافی چو جان، بر آتش عشقِ و وَلا»!

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)

* **وَلا:** دوستی



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ **گفتا: «چی است این ای فلان؟!» گفتم که: «خونِ عاشقان!**
جوشیده و صافی چو جان، بر آتش عشقِ و وَلا»!



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ **گفتا: «چی است این ای فلان؟!» گفتم که: «خونِ عاشقان!**
جوشیده و صافی چو جان، بر آتش عشقِ و وَلا»!

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

گفتا: «چو تو نوشیده‌ای، در دیگِ جان جوشیده‌ای
از جان و دل نوشش کنم، ای باغِ اسرارِ خدا!»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ گفتا: «چو تو نوشیده‌ای، در دیگِ جان جوشیده‌ای
از جان و دل نوشش کنم، ای باغِ اسرارِ خدا!»



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ گفتا: «چو تو نوشیده‌ای، در دیگِ جان جوشیده‌ای
از جان و دل نوشش کنم، ای باغِ اسرارِ خدا!»

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

آن دلبرِ سرمستِ من، بِسْتَد قَدَح از دستِ من
اندرکشیدش هم‌چو جان، کان بود جان را جان‌ْفزا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)

* **ستاندن:** گرفتن؛ باز پس گرفتن
* **قَدَح:** ظرفی که در آن چیزی بیاشامند؛ کاسهٔ بزرگ
* **جان‌فزا:** افزاینده جان؛ آنچه باعث نشاط شود.



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ آن دلبرِ سرمستِ من، بِسْتَد قَدَح از دستِ من
اندرکشیدش هم‌چو جان، کان بود جان را جان‌ْفزا



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ آن دلبرِ سرمستِ من، بِسْتَد قَدَح از دستِ من
اندرکشیدش هم‌چو جان، کان بود جان را جان‌ْفزا

❖ غزل اصلی برنامه – بیت ششم (مقطع غزل):

از جان گذشته صد دَرَج، هم در طَرَب هم در فَرَج
می‌کرد اشارت آسمان: «کِای چشمِ بَد دور از شما»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲)

* **دَرَج:** مرتبه؛ پلّه
* **فَرَج:** گشایش و آسایش



« مربع افسانهٔ من‌ذهنی »

➢ از جان گذشته صد دَرَج، هم در طَرَب هم در فَرَج
می‌کرد اشارت آسمان: «کِای چشمِ بَد دور از شما»



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➢ از جان گذشته صد دَرَج، هم در طَرَب هم در فَرَج
می‌کرد اشارت آسمان: «کِای چشمِ بَد دور از شما»

پایان اشعار برنامه شماره ۸۱۲